گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید تقی ارغوانی عکاس خبری شهرداری

انصاف نبود پیکر تقی سالم برنگردد

■ اکرم فراهانی

در گلزار شهدای وردآورد، تابلویی که مزار شهید تقی ارغوانی را نشان می‌دهد نظرمان را جلب می‌کند. او که نخستین شهید مدافع حرم شهرداری است، برای پاسداری از حرم عقیله بنی‌هاشم(س) رهسپار سوریه می‌شود و از همان جا نیز مسیر بهشت را می‌پیماید. شهادت تقی ارغوانی درست با ۲۱ بهمن سال ۹۴ مصادف می‌شود تا نشان دهد که این شهدا پیرو چه مرام و مسلکی هستند. هنگام حضور ما در گلزار شهدای وردآورد، امیرحسین تنها فرزند شهید سر مزار پدر است. همسر شهید هم که صبر و مقاومت را به خوبی از همسران شهدای دفاع مقدس آموخته، با آرامش خاصی کنارش حضور دارد. روی سنگ مزار و زیر نام شهید، تاریخ دوم خردادماه ۱۳۵۳ به عنوان تاریخ تولد تقی ارغوانی حک شده و کمی پایین‌تر نیز ۲۱ بهمن ماه ۱۳۹۴ به عنوان تاریخ شهادت نوشته شده است. با یک حساب سرانگشتی متوجه می‌شویم که مدت زیادی از شهادت تقی نمی‌گذرد، اما همسرش بدون ذره‌ای نارضایتی، با لبخند تقاضای مصاحبه را می‌پذیرد و با غرور خاصی می‌گوید: لیلا رجب هستم همسر شهید تقی ارغوانی...

همسر شهید

وقتی همسرتان خواست به سوریه برود، چطور راضی به رفتنش شدید؟

ایشان دو بار اعزام شد. بار اول که می‌خواست برود، دلم گواهی می‌داد که بعد از نخستین اعزام برمی‌گردد، برای همین با رفتنش مخالفتی نکردم؛ دلم خیلی قرص بود. این اتفاق هم افتاد چون بعد از ۴۳ روز نبرد در سوریه، صحیح و سالم به خانه بازگشت. تا اینکه دوباره دلش هوای سفر کرد که این بار اجازه ندادم. زندگی ما به گونه‌ای بود که برای خواسته‌ها و نظرات هم احترام بسیاری قائل می‌شدیم. بار دوم به خاطر پسرمان امیرحسین مانع رفتنش شدم. گفتم بزرگ کردن پسرمان هم به نوعی جهاد و مبارزه است. من ترجیح می‌دهم بمانی و با هم امیرحسین را بزرگ کنیم. با آنکه رضایت من منع قانونی ایجاد نمی‌کند اما همسرم گفت چون رضایت تو برایم مهم است اگر راضی نباشی نمی‌روم.

پس چطور شد که بار دوم هم رضایت دادید؟

بعد از اینکه سر رفتن یا نرفتنش بحث کردیم، همان شب خواب حرم حضرت زینب(س) را دیدم که با لودر از چند جهت مختلف تخریب می‌شود. جیغ می‌کشیدم و به سر و صورتم می‌زدم. با چنگ‌هایی که به صورتم می‌کشیدم و پوست صورتم زیر ناخن‌هایم می‌رفت اما خونی از سر و صورتم نمی‌آمد! حضرت دست‌های من را گرفتند و هر دو دستم را از صورتم پایین آوردند و فرمودند: «با جیغ کشیدن و زدن توی سر و صورت حرم من حفظ نمی‌شه برای حفظ حرم من جون لازمه...» با گریه از خواب پریدم، تقی هم از صدای گریه‌های من بیدار شد. گفتم چیزی نیست فقط من راضی شدم و مشکلی با رفتنت ندارم. گفت از ته دل راضی شدی؟ گفتم بله. اما می‌دانستم که دیگر بازگشتی وجود ندارد!

با علم بر اینکه به شما الهام شده بود همسرتان شهید می‌شود، لحظه خداحافظی‌تان چطور گذشت؟

خداحافظی ما با بار نخست تفاوت بسیاری داشت. چون قبلا اطمینان داشتم که برمی‌گردد و آرامش خاصی داشتم اما این بار با خوابی که دیده بودم یقین به شهادتش داشتم. حتی تقی به من گفت «خداحافظی این دفعه تو با قبلا فرق داره! رفتن من هم با بار قبل فرق داره!» گفتم: راضی‌ام به رضای خدا. در آخرت شفاعتم را بکن. همین که برای ما آبرو و عزت می‌خری کافیه.

رابطه احساسی شما با همسرتان چطور بود و چند سال زندگی مشترک را تجربه کرده بودید؟

۱۴ سال زندگی مشترک داشتیم. رابطه ما رابطه‌ای خاص بود و همسرم بسیار به من و خانواده علاقه داشت. دوست داشتنش خیلی خاص بود. همیشه می‌گفت اول تو را دوست دارم. اگر دنیا نباشه همین که تو باشی برایم بس است.

بعد از اعزام با هم در ارتباط بودید؟

بله، هر روز زنگ می‌زد. چند روز بود که خبری نشده بود، در دلم گفتم حتماً اتفاقی افتاده. تا اینکه زنگ زدند و دیدم بالاخره به خواسته‌اش رسیده و شهید شده است.

خبر شهادتش را چگونه دادند؟

اول گفتند مجروح شده، اما می‌دانستم که شهید شده است. در دلم آشوب بود تا زمانی که در معراج شهدا با تقی صحبت کردم و به آرامش خاصی رسیدم. وقتی گذاشتند من و پسرم با تقی خلوت کنیم، همان جا خدا آرامش خاصی به من داد.

گلایه نکردید که چرا شما را با فرزندتان تنها گذاشت و رفت؟

نه. اصلاً خدا را شکر می‌کنم و راضی‌ام که با افتخار شهید شد.

همسرتان بعد از اعزام درباره نگهداری و تربیت فرزندتان سفارشی کرده بود؟

همیشه می‌گفت نیازی نیست که سفارش کنم چون می‌دانم که به خوبی از پس تربیت فرزندمان برمی‌آیی.

اگر بخواهید به بارزترین خصوصیت اخلاقی همسرتان اشاره کنید چه خصیصه اخلاقی‌ای شما را جذب می‌کرد؟

دوست داشتن بسیار زیاد، به شکلی که خیلی زیاد من را دوست داشت و سادگی بیش از اندازه‌اش. هرگز مردی را ندیده بودم که اینطور به همسرش علاقه‌مند باشد.

آرامش شما روی اطرافیانتان هم تأثیر گذاشته است این آرامش از کجا می‌آید؟

من چهار، پنج روز بی‌قرار بودم، عرض کردم خلوتی که در معراج شهدا داشتم من را آرام کرد، اما باز کمی بی‌تابی داشتم تا دیشب که خواب تقی را دیدم. در خواب او اشک‌های چشمم را پاک می‌کرد و می‌گفت: «دیگه دوست ندارم گریه کنی، هرگز گریه نکن! من خوبم و شک نداشته باش که برای خانواده‌ام عزت می‌آورم...» من هم از صبح روز بعد دیگر گریه نکردم.

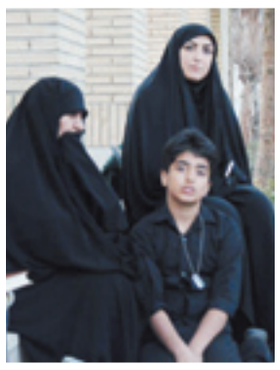

گویا همسرتان عکاس شهرداری بود و اخیراً مشکلاتی از نظر شغلی برایش پیش آمده بود، گلایه‌ای از شهرداری دارید؟

گلایه‌ای ندارم اما همسرم برای خبرگزاری‌ها و شهرداری، بازدید خانواده‌های شهدا و جانبازان، بازدیدهای میدانی، افتتاحیه‌ها و... با جان و دل کار می‌کرد. این اواخر به تقی اعتراض می‌کردند که چرا کم کار شده است! همسرم معاون عملیات بود و بیشتر وقتش صرف آموزش می‌شد و به همین خاطر نمی‌توانست زیاد در برنامه‌ها حضور داشته باشد و آنقدر کارش را دوست داشت که از عدم حضورش و گلایه همکاران ناراحت می‌شد. من تنها یک خواسته از مسئولان شهری دارم، اینکه مسئولان برای دیدن من و پسرم به خانه کوچک خودمان بیایند، چون مراسم همسرم در خانه پدر شوهرم برگزار شد، دوست دارم زندگی ساده تقی را ببینند. آنهایی که فکر می‌کنند همسرم برای پول رفته! ببینند که پول در زندگی ما جایی نداشته! دوست دارم زندگی ساده ما به تصویر کشیده شود.

همانطور که می‌دانید پیکر بسیاری از شهدای حرم سالم برنمی‌گردد و داغ بیشتری بر دل خانواده شهدا می‌گذارد. از اینکه پیکر همسر شما سالم به وطن برگشته چه احساسی دارید؟

بار اول که از سوریه برگشت برایمان تعریف می‌کرد که یک بار پیکر هشت شهید و ۱۷ زخمی را به تنهایی آورده بود. انصاف نبود که خودش روی زمین بماند و پیکرش سالم برنگردد. چون با سردار فرزانه به شهادت رسیدند، پیکر سردار برنگشته اما تقی سالم برگشته و از این بابت بسیار خوشحالم که خداوند اجرش را اینطور داد.

بهترین تصویر ثبت‌شده توسط همسرتان از نگاه شما کدام است؟

آنقدر از ما عکس‌های قشنگ می‌گرفت که لحظه به لحظه زندگی ما پر شده بود از عکس‌هایی زیبا. تمام عکس‌هایی که گرفته از نظر من زیباست و عکس خاصی مدنظرم نیست.

اگر بخواهید شهید تقی ارغوانی را در یک جمله تعریف کنید چه می‌گویید؟

زیباترین جمله‌ای که به ذهنم می‌رسد این است که خوشحالم پسرم امیرحسین را از او به یادگار دارم که مثل خودش شیرمرد است. خوشحالم از اینکه ۱۴ سال با این آدم زندگی کردم و خرسندم از اینکه این همه عظمت و شکوه از خودش باقی گذاشت.

فرزند شهید

با پدرت در معراج شهدا چه صحبتی کردی؟

گفتم بابا دوستت دارم.

با پدرت بازی هم می‌کردی؟

بله، کشتی می‌گرفتیم، فوتبال بازی می‌کردیم. (می‌خندد) یه وقتایی گازم می‌گرفت!

از آخرین باری که بابا را دیدی بگو؟

آمد دم در مدرسه و گفت مراقب مامانت باش، نکنه مامانت تنها بمونه.

پدرت هدیه‌ای هم از سوریه آورده بود؟

برام یادگاری آورد. دوربین، کلاشنیکف و همین طور پلاک جنگی خودش رو هم به من داد. سری دوم که به لشکر رفته بود، سراغ پلاکش رو گرفته بودند که گفته بود گم کرده و دوباره پلاک جنگی گرفته بود. الان اومدم با بابام حرف بزنم. به مامانم گفتم گوشش کجاست؟ گفت همون جا که شمع روشن کردیم بعد که سرم رو آوردم پایین شمع موی سرمو سوزوند. (می‌خندد) مامان به بابا گفت: باشه، باشه. نمی‌ریم، بچه‌مو نخور!

خاطره‌ای از پدرت داری؟

خاطره من خنده داره. رفته بودیم سر یک برنامه که توی یک مدرسه اجرا می‌شد. شهردار سابق آمده بود. بابام می‌خواست عکس بگیره که یک نفر حواسش رو پرت کرد. داشت عقب عقبی می‌رفت که عکس بندازه و پشت سرشم نگاه نمی‌کرد که پاش گیر کرد و افتاد سمت شهردار (می‌خندد) بعد شهردار بلندش کرد و گفت تقی جان مراقب خودت باش.

خط‌شکن گردان مالک و برادر دو شهید از خاطرات سال‌ها همکاری با شهید تقی ارغوانی می‌گوید

جوانی خونگرم، خوش‌خنده و مهربان

■ دکتر مصطفی سلیمی*

گویی فرزند خانواده شهدا بود...

از ابتدای ورودم به منطقه ۲۱ شهرداری و در مدت سه سال خدمتم ثبت تصاویر ماندگار از بازدید خانواده جانبازان و شهدا، افتتاحیه‌ها، بازدیدهای میدانی، پروژه‌های عمرانی، برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی و هنری بر عهده شهید ارغوانی بود. جوانی خونگرم، خوش خنده و مهربان... بیشتر خاطراتم به بازدید از خانواده شهدا بر می‌گردد لحظاتی که گاهی با غم گره می‌خورد را به گونه‌ای ثبت می‌کرد که تأثیری عمیق روی مخاطب داشته باشد. یادم نمی‌رود در بازدید از خانواده شهدا، تقی می‌شد فرزند شهید! به محض گرفتن چند فریم عکس، سینی چای را از صاحبخانه می‌گرفت و پذیرایی می‌کرد. کارش بود. در بیشتر بازدیدها نمی‌گذاشت خانواده شهید از جایشان بلند شوند و کل پذیرایی را انجام می‌داد.

با عشق و علاقه کار می‌کرد و حرفه‌ای بود، آنقدر که اگر ثبت تصاویر را عکاس دیگری جز خودش انجام می‌داد به راحتی متوجه می‌شدی.

۱۰ روزی راهی حرم ثامن الحجج(ع) شده بود و در زمان غیبتش عکاس دیگری ثبت تصاویر برنامه‌ها را بر عهده داشت.

یکی از دوستانم با من تماس گرفت و جویای حال شهید ارغوانی شد. گمان کرده بود که جایش را با عکاس دیگری عوض کرده‌ایم! می‌گفت از روی ترکیب‌بندی و کیفیت پایین عکس‌ها متوجه شدم که عکاس دیگری برنامه‌ها را پوشش می‌دهد. وقتی برایش این موضوع را تعریف کردم برق شادی را در چشمانش دیدم...

فضای صمیمی در منطقه ۲۱ حاکم بود و من قدردان تلاش همکارانم در حوزه‌های مختلف خدمت‌رسانی به مردم بودم. آنقدر صمیمیت وجود داشت که بعد از رفتنم از منطقه ۲۱ بچه‌هایی مثل شهید ارغوانی با من در ارتباط باشند و بشوم سنگ صبور و محرم درد دل‌هایی که داشتند...

با من در تماس بود و موضوع اعزام به حرم عقیله بنی هاشم(س) را مطرح کرد. با آنکه می‌دانستم روحش ظرفیت آسمانی شدن را دارد اما بی‌شک همنشینی با خانواده‌های ایثارگران در عزمی که جزم کرده بود بی‌تأثیر نبود. بارها از سوریه تماس گرفت، قبل از اعزام آخر با خنده و شوخی می‌گفت: «شاید شهید شدم دیگه...» چند روز قبل از شهادت در آخرین تماسی که داشت حلالیت گرفت و گفت: «حاجی من دارم می‌رم، خیلی دوستت دارم...» که من هم از خدا خواستم تا به سلامت به وطن بازگردد و به او گفتم: «من هم دوستت دارم...»

*شهردار سابق منطقه ۲۱ تهران

کتاب دفاع مقدس

معرفی کتاب «پهلوان گود گرمدشت»

کشتی‌گیر ریز نقش گردان سلمان

■ غلامحسین بهبودی

مجموعه کتاب‌های «بیست و هفت» که به همت مرکز مطالعات پژوهشی ۲۷ بعثت به نگارش درمی‌آید، بر آن است تا سرگذشت ۲۷ نفر از فرماندهان شهید لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص) را به نگارش درآورد. هشتمین کتاب این مجموعه «پهلوان گود گرمدشت» نام دارد که سرگذشتنامه سردار شهید حسین قجه‌ای، فرمانده گردان سلمان فارسی را پیش‌روی خواننده قرار می‌دهد؛ کتابی که در این نوشتار به معرفی آن خواهیم پرداخت.

شهید حسین قجه‌ای، زاده ۱۳۳۷ در زرین‌شهر اصفهان بود که به جهت اشتغالش به ورزش کشتی، در کتاب «پهلوان گود گرمدشت» با عنوان پهلوان از وی یاد می‌شود. قجه‌ای که در اثنای دفاع مقدس، به لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) منتقل شده و فرمانده گردان سلمان این لشکر شده بود، عاقبت در عملیات الی بیت‌المقدس و در ایستگاه گرمدشت (۳۰ کیلومتری خرمشهر) به شهادت می‌رسد.

نویسنده نام آشنای «پهلوان گود گرمدشت» کسی نیست جز گل علی بابایی که خود از رزمندگان لشکر ۲۷ بوده و به همراه حسین بهزاد، تیم منسجمی را تشکیل داده‌اند و تاکنون از آنها کتاب‌هایی چون همپای صاعقه، ضربت ذوالفقار، مهتاب خین و... به انتشار رسیده است.

گل علی بابایی در این کتاب نیز باز از مشاوره‌های حسین بهزاد بهره جسته و با توجه به اینکه از نظارت چهره‌هایی چون شهید حاج حسین همدانی، محسن کاظمینی و محمدحسن محققی بهره برده است، توانسته مجموعه خوبی از خاطرات و داشته‌های شهید قجه‌ای را در «پهلوان گودگرمدشت» فراهم آورد. اتفاقاً فصل ابتدایی کتاب نیز با خاطره‌ای از شهید همدانی در خصوص شهید قجه‌ای آغاز می‌شود:

برای ناهار عدس پلو داخل کیسه‌های پلاستیکی داده بودند. یکی از آن پلاستیک‌ها را پاره کردیم و به اتفاق شهبازی مشغول خوردن شدیم. در همین لحظه حسین قجه‌ای فرمانده گردان سلمان فارسی وارد سوله شد. سرتاپای لباس‌هایش خاکی و آغشته به خون بود. دست‌هایش هم تا آرنج، خونی بود. این هم دلیل داشت؛ آخر، شخصاً مجروحان گردان خودش را برمی‌داشت و به نقاط امن‌تر منتقل می‌کرد... کیسه پلو را کشیدیم وسط و بفرما زدیم... او هم که مشخص بود گرسنه است، بسم‌الله گفت و بعد، همان دست خون آلودش را می‌برد توی کیسه، لقمه می‌گرفت...»

با چنین تصویری از سردار شهید قجه‌ای، خواننده به استقبال زندگی او می‌رود که با تولدش در زرین شهر اصفهان و به تاریخ چهاردهم شهریور ۱۳۳۷، آغاز شده و به صورت گذرا و خیلی کوتاه، کودکی تا نوجوانی شهید را از نظر می‌گذرانیم. سپس به سرعت به دوران نوجوانی او قدم گذاشته و با تغییر سبک داستانی کتاب، ناگهان با خاطره‌گویی مرتضی صفائیان از دوستان دوران تحصیل شهید قجه‌ای روبه‌رو می‌شویم. خاطره‌ای که پشت بند خود، خاطرات دیگری از سایر دوستان حسین قجه‌ای را در پی دارد و مجموعه همین خاطرات ما را با شمه‌ای از شخصیت قهرمان اصلی کتاب آشنا می‌سازد.

یکی از این خاطرات زیبا را از نظر می‌گذرانیم: «روز مسابقه، یکی دو کشتی گرفت و هنگام استراحت به من گفت: یک مأموریت فوری دارم. می‌روم و زود برمی‌گردم... رفت و هنوز مسابقه شروع نشده برگشت، من که کنجکاو شده بودم حین مسابقه چه کار مهمی پیش آمده، طاقت نیاوردم و از حسین پرسیدم جریان رفتنت چه بود؟ در جواب گفت: یک خواهر دارم که مشکل جسمی دارد. من باید هر دو سه ساعت یک بار سری به او بزنم. ایشان آنقدر به این امر حساس بود که در سر کلاس درس هم سعی می‌کرد تا حتماً سر ساعت به خانه برود...»

از زیبایی و گیرایی خاطرات معلوم است که نگارنده با وسواس آنها را انتخاب کرده است. این خاطرات حسین قجه‌ای را آنطور که باید به ما می‌شناسانند، سپس همراه او از مبارزه علیه رژیم طاغوت شروع

کرده و با پیروزی انقلاب و فرا رسیدن پاییز سال ۵۸، حسین قجه‌ای ناگهان ناپدید می‌گردد و بعدها مشخص می‌شود که او برای بررسی درگیری‌های خطه کردستانات احساس مسئولیت کرده و بدون آنکه خانواده را در جریان بگذارد، شخصاً به آن مناطق رفته است. البته در این زمان حسین قجه‌ای عضو سپاه زرین‌شهر اصفهان شده بود و مسئولیت واحد عملیات را نیز برعهده داشت.

به همین ترتیب در کتاب با توالی خاطراتی که به شکل منظم و هدفدار هم سرگذشتنامه حسین را بیان می‌دارند آشنا می‌شویم و هم از جذابیت‌های خاطره گویی بهره برده و از خواندن ماوقع لذت می‌بریم. این مقاطع شامل آشنایی با حاج احمد متوسلیان، حضور در کردستانات، رفتن به جبهه‌های جنوب، تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول الله(ص) و نهایتاً شهادت حسین قجه‌ای طی عملیات الی‌بیت‌المقدس به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ در ایستگاه گرمدشت، می‌شود. اتفاقی که نام حسین قجه‌ای را در تارک تاریخ دفاع مقدس جاودانه می‌سازد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۶۴

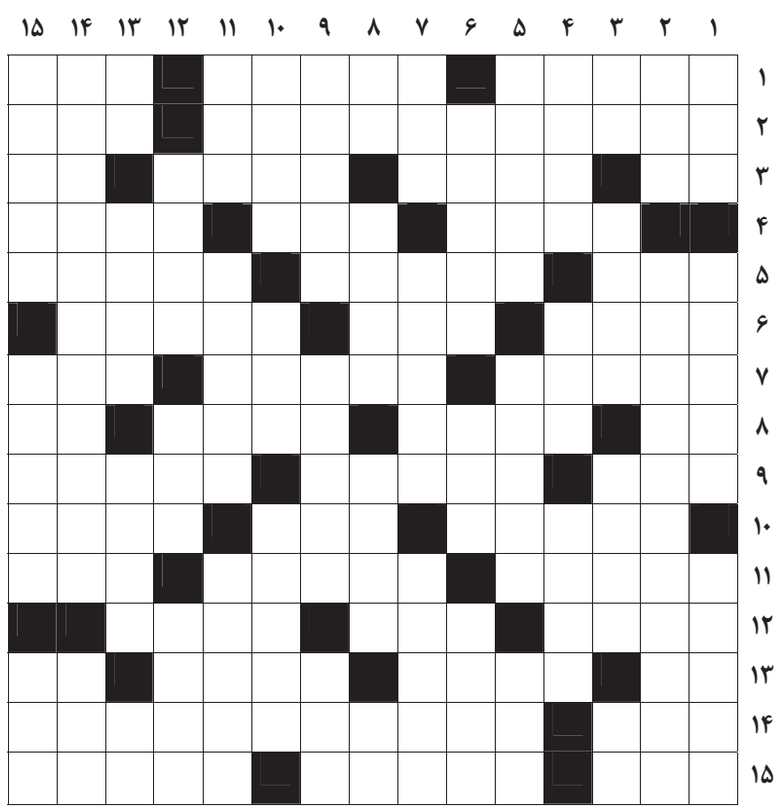

از راست به چپ

■ ۱- پایتخت فرهنگی پاکستان – شاعر ایتالیایی صاحب «کمدی الهی» - متضاد هیچ ■ ۲- همنشینی ومعاشرت – ریخت و شکل ■ ۳- ورزش مادر – نوعی رنگ خودرو – بالش – متکبر ■ ۴- شیپور بزرگ – دمل و جوش‌های ریز بدن – مهاجم کلمبیایی رئال مادرید ■ ۵- چرخ فولادی تانک – معبد یهود – کتاب حضرت موسی ■ ۶- پهلوانان – تابستان آذری – همواره ■ ۷- دین برتر – بررسی و تفتیش – سیلاب ■ ۸- عدد یک رقمی – هفتمین معصوم – چاپار – کتف ■ ۹- پسوند صفت ساز – سور ازدواج – گیاه روغنی ■ ۱۰- ارث – کشوری قدیمی در بین النهرین – مسگر ■ ۱۱- بندری در بلغارستان – از شهرهای آذری نشین – کاپیتان تیم چلسی ■ ۱۲- وسیله‌ای در نجاری – پایه و رتبه اداری – کار سرسری ■ ۱۳- وحشی – جهان باقی – سودا پیشه – صریح ■ ۱۴- نماهنگ – جراح انگلیسی که اولین بار پیوند کلیه را انجام داد ■ ۱۵- شیرینی کرمانشاه – ایست قلبی – فلوت

از بالا به پایین

■ ۱- همراه غر – کلاهبرداری – جهاز عروسی ■ ۲- نام زرتشت – رهبر جنبش سیاه پوستان آفریقای جنوبی که موفق به نابودی آپارتاید در این کشور شد ■ ۳- معاون فراری هیتلر – پیمانه – قسمت حساس رایانه – نفوذ به یک سیستم رایانه‌ای ■ ۴- پوستین دوز – خالص – بی‌کس ■ ۵- همسر اسکندر – پشت سر – از فروع دین ■ ۶- از ساخته‌های داریوش مهرجویی – کوزه پس انداز – شهری نزدیک کاشان ■ ۷- زبان فارسی قدیم – کمک – آبونمان ■ ۸- صدای درد – قاره پهناور – خمیده – ضمیر مخاطب ■ ۹- قوه‌ای که موجب رشد و نمو می‌شود – نام فیلمی است آمریکایی به کارگردانی آلفرد هیچکاک- واحد نظامی ■ ۱۰- برشته کن فرهنگستان – یخ – مروارید دهان ■ ۱۱- بی‌احترامی – تشخیص دادن – جوش و خروش و اضطراب ■ ۱۲- برادر – مذهب – تشکر فرانسوی ■ ۱۳- شانه نساجی – آلت نوازندگی ویولون – جهان پهلوان – بز کوهی ■ ۱۴- پرنده بزرگ دریایی – حلزون گیلانی‌ها ■ ۱۵- شریک – از شهرهای فرانسه – تنبیه بدنی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۶	۲						
						۱	۷	
			۳	۸				
۳	۴				۹			
		۵						۳
۸		۹				۵		
				۷			۴	۲
			۵		۶		۸	
	۹							

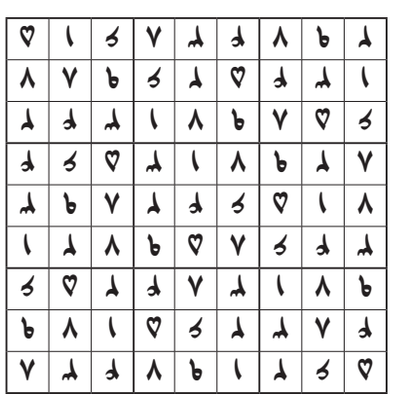

جدول کلمات متقاطع
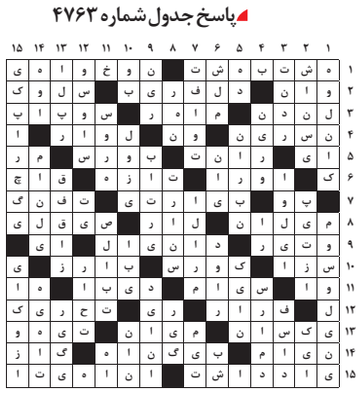
پاسخ جدول شماره ۴۷۶۳